ارز ۴۲۰۰ تومانی، سیاستی درست ولی اجرائی غلط!

مجید سجادی‌پناه
استاد دانشگاه

مباحث ارزی پیچیده‌ترین مباحث اقتصاد ایران است؛ بنابراین باید در سیاست ارزی چهارهزار و ۲۰۰ تومانی ابتدا به این سؤال فربه پاسخ داد که آیا این سیاست ارزی ذاتا معلول به دنیا آمدن یا به‌دلیل عدم تزریق واکسن (نظارت کامل) قادر به ادامه حیات نشد؟ درباره توفیق این سیاست ارزی همین‌قدر باید بدانیم که مطابق آمارهای بانک مرکزی تورم نقطه‌به‌نقطه اقلام مشمول مستقیم این سیاست، یعنی نهاده‌های دامی و کالاهای اساسی از اسفند ۹۶ تا تیرماه ۱۴۰۰ تنها به میزان ۱۹۰ درصد رشد پیدا کرد. درحالی‌که تورم اقلام غیرمشمول این سیاست، افزایش قیمتی معادل ۴۳۳ درصد را در اقتصاد ایران تجربه کردند، به‌عبارت دیگر این سیاست توانست «رشد فزاینده قیمت کالاهای اساسی» را به‌خوبی مهار کند و اگر بخواهیم مصداقی در این زمینه بررسی کنیم، در بهمن‌ماه ۹۸، شکر زمانی که از فهرست کالاهای ارز چهارهزار و ۲۰۰ تومانی حذف شد شش هزار تومان قیمت داشت، درحالی‌که قیمت امروز شکر در بازار به ۱۸ هزار تومان رسیده است؛ یعنی رشدی معادل ۲۰۰ درصد. درحالی‌که تورم نقطه‌به‌نقطه شاخص کل در عرض این مدت تنها ۹۲ درصد رشد کرده بود. با اختصاص دو میلیارد دلار ارز چهارهزار و ۲۰۰ تومانی برای واردات گوشت به شرکت پشتیبانی امور دام باعث شد گوشت برزیلی که مورد مصرف برخی از اقشار مردم کم‌درآمد بود یا مصرف پادگان‌ها را تشکیل می‌داد، به قیمت ۴۲ هزار تومان در اختیار متقاضیان آن قرار بگیرد ولی حذف این ارز چهارهزار و ۲۰۰ تومانی باعث شد قیمت این گوشت به ۱۰۸ هزار تومان افزایش پیدا کند و دریی این افزایش قیمت، مصرف گوشت در سفره مردم به حداقل ممکن کاهش یافت؛ به‌گونه‌ای که میانگین مصرف آن در دهک اول به میزان هزارو صد گرم در سال رسید. شرکت بازرگانی ایران (جی‌تی‌سی) برنج هندی را در بازار هفت هزار تومان و برنج تایلندی را کیلویی چهار هزار تومان عرضه می‌کرد که حذف ارز چهارهزار و ۲۰۰ تومانی باعث شد قیمت این کالاها به ۳۰ هزار تومان افزایش پیدا کند. آنالیز قیمت یک کیلوگرم گوشت مرغ نشان داد که ۱۵ قلم در تعیین قیمت این محصول نقش اساسی دارند. یک قلم این هزینه‌ها یعنی هزینه نهاده‌های دامی (دان) به‌تنهایی ۵۷ درصد قیمت تمام‌شده یک کیلوگرم مرغ را تشکیل می‌دهد که تابع نرخ ارز است و اگر قرار باشد که ارز چهارهزار و ۲۰۰ تومانی حذف و با نرخ ۲۶ هزارتومان این نهاده‌ها تهیه شود، آن‌وقت مردم باید مرغ را به قیمت هر کیلوگرم ۷۲ هزار تومان خریداری کنند. پس آمار و اطلاعات فوق به‌خوبی نشان می‌دهد که تخصیص ارز چهارهزار و ۲۰۰ تومانی به کالاهای اساسی بسیار مؤثر بوده است و حتی شاید بتوان گفت که یکی از بهترین سیاست‌های ارزی کشورمان که در تاریخ ۹۷/۱/۲۰ تحت عنوان اعلامیه شماره یک بانک مرکزی یا به عرصه اقتصاد گذاشت، به روایت بسیاری از کارشناسان همین سیاست ارزی چهارهزار و ۲۰۰ تومانی بوده است. البته این سیاست در ابتدا با نیت خیرخواهانه و برای جلوگیری از فشار به اقشار کم‌درآمد و آسیب‌پذیر مردم تدوین و اجرا شد. ولی عملا در میدان اجرا کاملا برعکس و ضد خود عمل کرد. زیرا تصور اولیه بر آن قرار گرفته بود که براساس این رزیم ارزی می‌توان به هرکسی و به هر میزانی و بابت هر کالایی و در هر زمانی، ارز چهارهزار و ۲۰۰ تومانی اختصاص داد. نتیجه آن شد که با این نرخ ارز دسته‌بیل، سنگ یا غذای گربه و خیلی از کالاهای دیگر که چزء نیازهای اساسی مردم نبود وارد کشور شود و به دور از چشمان دستگاه‌های نظارتی به نرخ ارّاد فروخته و از این رهاورد رانت‌های بسیار بزرگی را برای گروه خاصی از جامعه رقم زد و دولت هم توانست این فرایند را از طریق سازمان‌های مربوطه مدیریت کند تا اطمینان حاصل شود که ارز تخصیص‌یافته به کالای اساسی دقیقا به دست مصرف‌کننده نهایی می‌رسد. دستگیری آقای سیف و دوستانش در این رابطه، مؤید این واقعیت تلخ بود. این مهم‌ترین خطای راهبردی در اجرای این سیاست بود که فاصله طبقاتی شدیدی را بین مردم ایجاد کرد و به‌خوبی نشان داد که مخاطب سیاست حمایتی این ارز ترجیحی از واقع مشخص و تعیین نشده بود. وقتی زمان جلوتر رفت، معاون اول دولت قبل به خطا پی برد و از چهارهزار و ۲۰۰ تومانی را به سیاست حمایتی تبدیل کرد. منطق سیاست حمایتی این بود که باید مخاطب آن دقیقا از قبل مشخص شود. زیرا هدف این سیاست آن بود که عده جدا از جهش ارزی، یک ضربه‌گیر محکم برای معیشت مردم ایجاد شود تا کالاهایی که به شکل مستقیم و غیرمستقیم با زندگی و اقتصاد خانوار سروکار دارند، دچار جهش قیمتی و شوک اقتصادی نشوند. به این ترتیب بود که از اختصاص‌یافته به کالاهای اساسی در ابتدا به ۲۵ قلم، بعد به ۱۶ قلم و حالا تبدیل به حدت قلم کالا شده است. کل مبالغ ارزی اختصاص‌یافته به این سیاست از فروردین سال ۹۷ تا انتهای سال ۹۹ حدود ۵۲ میلیارد دلار بوده است که در سال جدید نیز شش میلیارد دلار بودجه برای مصرف دارد. دیگر هم برای واکسن کرونا به آن اضافه شد. از مجموع این ۶۴ میلیارد دلاری که به از چهارهزار و ۲۰۰ تومانی اختصاص پیدا کرد، ۵۰ درصد آن به ۶۴ درصد و ۵۰ درصد به ۵۶ شرکت و ۹۰ درصد آن به هزارو ۲۶۵ شرکت پرداخت شده است. بنابراین همه این مبالغ سنگین که قسمت عمده آن به شرکت‌های شناسنامه‌دار پرداخت شده بود، می‌توانست توسط دستگاه‌های نظارتی (دو قوه دیگر) در حین اجرا جرم‌زدایی، ارزیابی و نظارت دقیق قرار گیرد تا جیوه رانت و فسادی از اجرای این سیاست مؤثر در معیشت مردم، حاصل نشود. گلبدواژه رانت و کمک به مردم در قالب کارت یارانه نقدیه اسم ممزی باشد برای حذف این سیاست ارزی، زیرا گفته می‌شود این ارز به میزان ۶۰۰ هزار میلیارد تومان رانت ایجاد کرده است. این رقم معادل ۱۱ برابر بودجه عمرانی کشور در سال جاری است و بر فرض محال اگر این فساد هم اتفاق افتاده باشد، پس دستگاه‌های نظارتی در کشور مشغول چه کاری بودند؟ هرچند مجلسیان در بودجه ۱۴۰۰ دیگر به دوباره اجازه ندادند که بیش از حضور میلیارد دلار به کالاهای اساسی ارز چهارهزار و ۲۰۰ تومانی اختصاص یابد که این مبلغ هم در شش ماه سال جاری تماما صرف شد. ولی با توجه به خشکسالی اخیر و کاهش تولید گندم و همچنین افزایش قیمت جهانی دانه‌های ذمی پیش‌بینی می‌شود که تا پایان سال جاری تولید ناچار باشد هشت میلیارد دلار دیگر به این نوع کالاهای اساسی اختصاص دهد، اما کسانی که مشکلات ارزی چهارهزار و ۲۰۰ تومانی را صرفنظر از رانت‌های به‌وجودآمده بررسی می‌کنند و سعی دارند این سیاست تداوم پیدا کند، عموما به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یک‌سری از آنها کسانی هستند که اطلاعات دقیقی از کارکرد این سیاست ندارند و عده‌ای دیگر افرادی هستند که به‌دنبال منافع خود در این زمینه می‌گردند و قدرت دارند که دلار ۲۶ هزار تومانی را در اقتصاد ایران تثبیت کنند تا ارّاد کسرّده آن بهره‌مند شوند. زیرا شوک ارزی‌ای که از این طریق به‌وجود می‌آید باعث رونق بازارهای موازی مانند مسکن، خودرو، سکه و طلا خواهد شد و منافع زیادی را برای یک گروه خاص ایجاد خواهد کرد بدون اینکه فعالیت اقتصادی آنها قابل ردیابی باشد و از آنها مالیات گرفته شود. بعراستی تاکنون این سؤال برای شما به‌وجود نیامده که چرا هیچوقت از رانت‌های ۲۶ هزار تومانی در اقتصاد کشورکسی صحبتی نمی‌کند، ولی مدام بر طبل رانت چهارهزار و ۲۰۰ تومانی می‌کوبند؟ رانت دلار آزاد در سال ۹۸ فقط بیش از ۳۶۰ هزار میلیارد تومان به جیب چند صادرکننده غیرنفتی یعنی فولادی‌ها، پتروشیمی‌ها و مسی‌ها رفت و کرد یعنی کالاها یکی خود را صادر می‌کردند و دلارهای وارداتی را به جای اینکه در بازار به قیمت چهارهزار و ۲۰۰ تومانی بفروشند، آنها را به ۱۵ هزار تومان به فروش می‌رساندند و این ماجرا انتقالات را در قالب تورم از جیب مردم به جیب خودشان سرازیر می‌کردند. اما در مقابل اینها مردمی هم وجود داشته و دارند که قرار است با شوک ارزی ایجادشده توسط گروهی خاص و حذف ارز چهارهزار و ۲۰۰ تومانی یک کیلوگرم مرغ را به قیمت ۲۲ هزار تومان خریداری کنند. مردم در سفره خود به‌خوبی تجربه کرده‌اند که از یک‌ی از متغیرهای بسیار کلیدی در تعیین سطح قیمت کالاهای مورد احتیاج خانوار و به‌خوبی احساس کرده‌اند که همیشگی نزدیک بین نرخ ارز و نرخ تورم وجود دارد. چراکه با افزایش نرخ ارز هزینه‌های تولید کالاهای مورد مصرف آنها هم افزایش پیدا می‌کند. دریی این افزایش قیمت ارز، تولیدکنندگان مواد اولیه را کران خریداری کرده و به خوبی تولید می‌کردند؛ بنابراین ناچارند برای بقای خودشان یعنی تداوم فعالیت، قیمت‌های محصولات خود را افزایش دهند تا سودآوری معقول خود را حفظ کنند.

ادامه در صفحه ۷

گفت‌وگوی احمد غلامی با مراد ثقفی درباره جامعه سیاسی و انتخابات

توافق بر سر ناچیزها

عکس: سعید تاجر شیری

مراد ثقفی چهره‌ای چندوجهی دارد و از معدود افرادی است که در سیاست هم به تفکر سیاسی و وجه نظری سیاست علاقه‌مند است و هم سعی دارد با واقع‌گرایی خاص خود در عرصه عمل سیاسی فعال باشد. به سیاست شهری توجه ویژه دارد. دوره‌های مختلف انتخابات و وقایع سیاسی را با دقت نظر رصد و تحلیل می‌کند. او در شماره اخیر مجله «گفت‌وگو» که سالیانی است با مدیرمسئولی و سردبیری او منتشر می‌شود، مقاله‌ای درباره انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر نوشته و بحث‌هایی را مطرح کرده است که ما در گفت‌وگوی پیش‌رو به آن پرداخته‌ایم. مراد ثقفی همچنین در قامت ناشر در نشر شیرازه آثاری در حوزه‌های اندیشه سیاسی، علوم اجتماعی و تاریخ منتشر می‌کند که غالب آنها با رویکردی انضمامی توسط خود او انتخاب می‌شوند و مقدمه‌ای درباره اهمیت آن کتاب و ارتباطش با وضعیت به قلم او دارند. ثقفی چندی پیش کتاب بحث‌برانگیزی با عنوان «نه طبقه، نه متوسط» نیز نوشته و منتشر کرده است که در آن نقش طبقه متوسط یا به تعبیر او «کروه‌های میانی» را در تاریخ سیاسی بررسی کرده است. با مراد ثقفی درباره انتخابات، جامعه سیاسی، کشودگی فضای سیاسی و به‌طور کلی سیاست داخلی ایران به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

شما در آخرین مقاله خود در شماره ۸۹ مجله گفت‌وگو با عنوان «انتخابات و ملالت‌های آن»، جامعه سیاسی ایران را در دو قطب متخاصم صورت‌بندی می‌کنید؛ قطبی مسبجم که ابزارهای اعمال قدرت مشروع از آن سلب شده و از فرصت انتخابات استفاده می‌کند تا با رای نـدادن اعتراضش را نشان می‌دهد و در مقابل، اقلیتی به همان اندازه مسبجم که برای کسب قدرت از فرصت انتخابات برای به دسـت گرفتن زمام امور بهره می‌برد و نه اقلیت بـودن نگرانش می‌کند و نه درصد کم آرا موجب سلب مقبولیتش می‌شود. این گروه درصدد است با همین آرادة معطوف به قدرت بر مشکلات عدیده کشور فائق آید. آیا شما معتقدید در جامعه سیاسی ایران به‌تعبیر اشمیتی، «ماه و «آن‌ها»یی شکل گرفته است؟

حرف من درواقع این است که تعبیر عموم می‌تواند این باشد اما این نیست. ممکن است این‌طور برداشت شود که در این انتخابات عده‌ای که به هر دلیلی کناره نداشتند، با آن‌طور که می‌خواستند نمی‌توانستند تبلیغ کنند و حقوق مشروع سیاسی‌شان را از آنها گرفته‌اند. گفته‌اند حق ما نمی‌آیـد. از طرف دیگر یک عده هم عده گفته‌اند که بهتر که نمی‌آید. اما این‌طور نیست. اتفاقا اگر این برداشت درست بود، ما به یک مشکل بزرگ‌تری که سیاست امور در دنیا اعمال می‌شود. چندان دور نیوده‌ایم. در اروپا هم که مهد دموکراسی است و مشارکت سیاسی سابقه‌ای طولانی دارد و به‌نوعی داتی ساختار حکمرانی‌شان شده و اِعمال حق سیاسی یک وظیفه است، الان می‌بینیم که مشارکت کمرنگ شده است و در مقابل هم عده‌ای متال‌هایی از انگلستان، فرانسه، و کشورهای اروپای شرقی سابق آورده‌اام.

در کشورهای دموکراتیک هم اکنون فرقه‌ها قابل برای اکثریت تصمیم می‌گیرند.

بله کهویینس و به‌نوعی نه تنها انتخابات؛ امری که در نسل جوان‌شان مشهودتر است و باعث نگرانی‌شان هم شده است. در عمل، یک اقلیت یا چند اقلیت در کنار هم که نتوز اراده سیاسی دارند به‌نوبت امر سیاسی را پیش می‌برند. بنابراین می‌خواهم بگویم اگر وضعیت ما هم چنین بود، ما خیلی از نحوه سازوکاری در دنیا دو نبودیم. اما از انتخابات اخیر نمی‌توان این نتیجه را گرفت. یعنی به همان تعبیر اشمیتی که فرمودید، از این انتخابات اخیر «ماه و «آن‌ها» شکل نگرفت و به همین تعبیر هم می‌توان گفت امر سیاسی و جاری در جامعه شکل نگرفته است. که چنین ادعایی دارد، یعنی ادعا می‌کنند که «ماه و «آن‌ها» در این انتخابات شکل گرفت و سیاست در معنای مفاهیم‌های اساسی‌اش شکل گرفت. آن را بر اساس آمار مشارکت و تعداد و درصد آرای رئیس‌جمهور منتخب اثبات می‌کنند. اما اگر نگاهی به ادوار انتخاباتی بیندازیم، می‌توان نشان داد که چنین نیست. در انتخابات دوره پنجم و ششم ریاست‌جمهوری هم تقریبا با چنین پدیده‌ای روبه‌رو بودیم؛ چه از منظر درصد مشارکت گسترده که دوره ششم تنها ۴ نفر از ۱۲۴ نفر صلاحیت‌شان تایید شد و در دوره پنجم دو یا سه نفر از میان حدود ۹۰ نفر- طرف جدی هم همان زمان این اتفاق را ناراحت‌کننده دانستند و در انتخابات مشارکت نکردند، با آن به‌صراحت به عدم مشارکت اشاره نکردند. گفتند حرکس هر کاری می‌خواهد بکند. این مربوط به دوره‌هایی است که آقای هاشمی رئیس‌جمهور شد و هیچ‌کس راجع به دلیل در یک مرتبه سیاسی بزرگ نزید. چرا؟ اگر آن روز نگران نبودیم و امروز نگران هستیم دلیلش را باید در جای دیگری جز عدد و رقم مشارکت جست‌وجوکرد. برای من خیلی عجیب است که ما بعد از تجدید انتخابات اخیر، احساسی راجع به انتخابات نداشتیم. یک عده که گفته بودند یا این سیستم بر صلاحیت مشارکت کم می‌شود، بعد از انتخابات اعتدال گفتند تجدید کم شد؟ بسیار جای حیرت است اما به تجربه‌های از این وضعیت گرفتند. تقریبا هیچ. ببینید. ما خوب یا بد، آرّاد و کمتر آزاد، منصفانه یا کمتر منصفانه از ۴۰ سال پیش انتخابات متعددی داشتیم. انتخابات مجلس، ریاست‌جمهوری، خبرگان، و شوراهای شهر استان و روستا. این‌ها یک ماده خامی برای تفکر در اختیار ما می‌گذارد. حالا من سعی کرده‌ام برای درک وضعیت سیاسی‌ای که در آن به سر می‌بریم، انتخابات اخیر را با انتخابات دوره‌های پنجم و ششم ریاست‌جمهوری مقایسه کنم. این مقایسه به ما نشان می‌دهد که به‌خصوص ششمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، همه داده‌های قبل و بعد از انتخابات کاملا قابل مقایسه با یکدیگر هستند. هم از نظر تعداد افرادی که صلاحیت‌شان تایید شد به نسبت کاندیداها و هم آرای آقای هاشمی که عین آرای آقای رئیسی است. اما نه‌فقط هیچ‌کس مشروعیت آقای هاشمی را زیر سؤال نبرد، هیچ‌کس ابراز نگرانی نکرد، که حتی در پایان دوره آقای هاشمی حتی افراد موجهی مثل آقای مهاجرانی پیشنهاد کردند که در قانون اساسی دست ببریم و کاری کنیم تا آقای هاشمی بتواند سه دوره پشت سر هم رئیس‌جمهور بماند. خوب حالا چه اتفاقی افتاده است که ما این‌همه نگران هستیم و این تفاوت در مواجهه با سیاست را جطور می‌توانیم توضیح دهیم؟

یک دلیل می‌تواند این باشد که امروز به‌سبب کثرت شبکه‌های اجتماعی، تبلیغات زیادی برای رای نـادن وجود داشت و مخالفان و منتقدان امکان بیشتری برای بیان دلایلشان داشتند و خشونت ایجادی بسیار کم‌تر اتفاقات خیلی بالا بود. اما این فقط تا حدی وجـه روانی ماجرا را توضیح می‌دهـد و به معنایی نشـانه‌ای است از انچه باید توضیح داده شود؛ یعنی نشـانه نگرانی‌هاسـت و نه توضیح‌دهنده آن. مهم آن است که ما ببینیم از دو دوره انتخاباتی کاملا شـبیه به هـم، دو نتیجه متفاوت از منظور وضعیت سیاسی در کشور گرفته می‌شـود. بگذریم کـه به نظر من در مشـارکت پایین این دوره کرونا هم تا حدی مؤثـر بود. اما اصل ماجرا این اسـت که ما در فیاس این دو دوره انتخابات، با دو عدد عین هم روبه‌رو هسـتیم امـا از آنها نتایج متفاوتی می‌گیریم. و این به نظر من جای سؤال دارد. پاسـخ من به این سؤال، وجود پراکندگی یا فرسـایش جامعه سیاسـی در ایران امروزی است در مقایسه با سال‌هایی کـه آقای هاشـمی به ریاسـت جمهوری برگزیده شدند. حرفم این است که این فرسایش به طرف برنده اجازه نخواهد داد که مثل آقای هاشمی برنامه‌هایش را جلو ببرد. مثلاث اصلی‌ای که انتخابات اخیر فاش کرد همین است و باید برایش فکری کرد. فکری جدی.

شما انتخابات ریاست‌جمهوری دوره پنجم و ششم را با سیزدهم مقایسه می‌کنید. درست است که به لحاظ صوری این اتفاق افتاده و این‌ها مشابه‌اند، اما نکته مهمی که مطرح می‌کنید همین پرسشی است که در این فاصله چه اتفاقی افتاده؟ ما باید در تحلیل انتخابات اخیر برای این مسئله پاسخی پیدا کنیم که اگر در دوره پنجم و ششم آقای هاشـمی با همین میزان رای رئیس‌جمهور، چرا محل نزاع بوده اسـت، به نظر شـما آیـن‌ها من‌توان محل نظبکان‌هایی کـرد؟ اگر دیگر برایشـان اولویت آلبرت هیرشمن به‌شکل دیلیخواهی اسـتفاده کنیم. فکر کنم به ایده «سـرخوردگی» می‌رسیم که او در کتاب «دکردیسی مشغولیت‌ها» مطرح می‌کند. شما می‌توانید با فضایی به سوده انتخابات بکوبید در انتخابات دور سـزدهم ما با سـرخوردگی روبه‌رو هستیم که به‌کلیه مشـروعیت این سـرخوردگی مناقبزیتی نیسـت و بیشتر اقتصادی است. یعنی در مقوله‌های اقتصادی ما بیشتر با آن برخورد می‌کنیم. سؤال من این اسـت: چه اتفاق افتاده که این مقیاس سـرخوردگی باعث شـده تا مسـت انتخاباتـی نروند آدم‌ها به سـمت انتخاباتـی رفتند بریاسـن بر فکر می‌کنند برایشـان ارزش افـزوده دارد. هامـل‌طـرح هیرشمن مثال می‌آورد اگر ما ماشین مدل پایـین بخریم و دچار اشـکال شود، آن‌قدر سرخورده نمی‌شویم تا وقتی ماشین مدل بالا بخریم و با اشکال همیشه مواجه شـویم. فکر می‌کنم مردم ما در طول این سالیان همواره خواسته‌اند مشارکت و رویاهایشان را از طریق انتخابات به دست بیاورند، اما دیگر سرخوردگی می‌شوند. آیا شما با این قیاس وضعیت کنونی جامعه سیاسـی ما با تعبیر هیرشمن از «سرخوردگی» موافق اید؟

هیرشمن دو مسئله مهم را در «دکردیسی مشغولیت‌ها» مطـرح می‌کند. یکـی اینکه با اسـتفاده از «بحث» «خروج، اعتراض، وفاداری» می‌گوید شما ممکن است زمانی از یک دنیال مشغله کنشتن از طریق عمومی مثل رای دادن دست بکشـید. وقتی شـما درس می‌خوانید یا شـرکتی تأسیس می‌کنید، بـه دنبال نفـع خودتان از طریق امر شـخصی هستید. در مقابله با این جست‌وجوی خوشـختی از طریق تحرک فردی، هیرشـمن از جسـت‌وجوی خوشـختی از طریـق تلاش برای بهبود وضع عمومـی که در نتیجه آن وضع شخصی هم بهبود می‌یابد صحبت می‌کند. پرسش او آن اسـت که ما چگونه از یکی از این دو راهحل به سمت دیگـر مردم و نیروی‌ها و نیروی‌کردیم. البته تمرکز اصلی او به گذار از راه‌حل عمومی به خصوصی اسـت. او می‌گوید وقتی شـما به این نتیجه می‌رسـید که بهترشـدن اوضاع دیگر از طریق فعالیت عمومی ممکن نیسـت، همواره یک ذهنیت دیگر هم با این نتیجه‌گیری همراه اسـت و آن اینکه راهی به برگزیده بودن از اول اشـتباه بوده اسـت. اینکه در دوره پنجم و ششم یک رئیس‌جمهور با ۴۸ درصد صاحبان حـق رای یک‌ای صنـدوق قدسـت و کسـب ۳۰ درصد آرا برنده انتخابات شـود، ممکن اسـت بار اول شـما را آرّار ندهد، بار دوم هم تا حدی شـما را آرّار ندهد، اما بار سوم دیگر آرّاردهنده اسـت و شـما می‌گوید من از اول اشـتباه کردم، پی‌خودی روی برنامه‌های هاشـمی حساب کردم و فکر کردم اشکال دارد یا همین درصد کم بیاید کارش را بکند. باید از اسـاس انتخابات دفاع می‌کـردم، هرکس که باشـد. این مسـئله می‌تواند اینجا هم در بدخورد، اما در نتیجه‌گیری می‌تواند تغییری نمی‌دهد. زیرا پرسـش اسـاسی آن اسـت که چرا آن زمان کسـی به اصرافـت دفاع از اصـل انتخابات آزاد یـا منصفانه نیفتاد. چـه چیزی بود در آن دوران که امروز نیسـت. چه چیزی اسـت که امروز ما را تـا این حد نگران می‌کند و از رأی رنگ‌زد؟

اما هیرشمن بحث دیگری هم درباره انتخابات دارد. او می‌گوید بعضـی وقت‌هـا آدم‌هـا بـه انتخابـات وقعی نمی‌گذارند، برای اینکه برای‌شان یک ابزار سیاسـی یا راندمان پایین اسـت. به این معنا که آدم می‌کوبد من می‌خواهم فرجـا حقوق ماهیانه‌ام بیشـتر شود، حالا چرا رسـیدن به این خواسته یک چیزی جای بروم و از اطرافیانم هم بخواهم که چنین کاری بکنند؟ که چه شود؟ می‌گوید او وعده اقتصادی خاصی داده شده انتخاب بشود و شاید نشـود. بعد وزیری را تعیین کند که معی کند قانونـی را بگذارند که حقوق ما افزایش بیابند و شـاید هم این بین چندین و چند جیـز دیگر در اولویت قرار بگیرند. یعنی فرد به خودش می‌گوید که این مسـیر برای رسـیدن من به خواسـته‌هایم خیلی طولانی اسـت و نامطمئن. پس همان بهتر که من همین امروز بـروم در مقابل فلان نهاد یـا وزارتخانه و مطالبه‌ام را مسـتقیما مطرح کنم. پدیده‌ای که در جنـد سـال اخیر به‌وفور شاهدش بودیم. بازنشستگان خود را فهرسـت‌کردن آنهـا ذیل چالـش و ابرچالش و بحران و ابربحران دانسته‌اند. برپاییم، تجربه که بسیاری از این مسـائل نیز ریشه‌یابی سیاسی نمی‌شوند و وضعیت به‌گونه‌ای شـده که گویا هر کس به مشـکلات بزرگ‌تری اشـاره کند، متفکرتر اسـت. این نوع توصیف‌ها بسـیاری اوقات ایجاد یک نوع رضایت شخصی نزد گوینده می‌کند و بسـیاری اوقات هم حکم شوک دارند و باعث می‌شوند راه‌حل‌های سـاده اما خطرناک راحت در اذهان جامعه و مسئولان جا بیفتند.

آلبرت هیرشمن در کتاب «دکردیسی مشغولیت‌ها» بعد از تبیین تاریخی وضعیت می‌رسـد به بحث مارکس که هر وضعیتی از تضاد خودش تولید می‌شود. شاید اگر ما هم این الگو را پیش ببریم به جرایی وضعیت خودمان برسیم. اینکه جطور با جـران ناکارآمـدی در دولت یا به تعبیر شـما «جامعه سیاسی رسـمی» مواجهیم؟ و از طرف دیگر «جامعه سیاسـی مردمـی» با نخبگان جطور با سـرخوردگی مواجه شـده که به این وضعیت رسـیده‌ایم. جالب است که هیرشـمن از می۶۸ شروع می‌کند و می‌گویـد و در دهه ۷۰ بعد از رادیکالیسـمی که دن‌کیشـوت‌وار جلوه می‌کرد، رسـیدیم به وضعیتی که در آن نفع شخصی مطرح اسـت. شما فکر نمی‌کنید ما هم بعد از یک دوره که مطالبات جدی شـد و تنش‌ها به خیابان‌ها کشـیده شـد و به نتیجه‌ای نرسید، به این سرخوردگی رسـیدیم؟ آیا وضعیت امروز ما نبعات این شکست در رسـیدن به مطالبات و نوعی با پس کشیدن از دفاع تمام‌عیار از نهاد انتخابات نیسـت؟ با این روال آیا می‌توانیم دوران بعد از دولت آقای رئیسـی حدس بزنیـم، حتی اگر به‌قول هیرشـمن ایـن پیش‌بینی یک نسـخه اخلاقی باشـد؟ البته خود شـما در مقاله‌تان از توصیف فراتر رفته و اشـاره کرده‌اید که می‌توانیم حول محور مفهوم «منافع ملی» توافق کنیم تا شـاید سیاسـت در ایران احیا شـود. منظورتان از «منافـع ملی» دقیقا چیست؟

هیرشـمن مانند هابرماس و متفکران دیگر «رادیکالیسم بدون محتوا» را نقد می‌کند. بسـیاری از متفکران دیگر هم شـورش‌های دهه ۱۹۶۰ را که با اسـتفاده از شعارهای ضد اسـتعماری علیه حکومت‌های دموکراتیک خود شوریدند، زمینه‌سـاز برآمدن لیبرالیسـم می‌دانند. حقیقتا جای سؤال دارد که اندیشـه مارکوزه در دهه ۱۹۶۰ داشـت که مسلما بی‌عیب و نقص نبود، اما با آن شـعارها و حرف‌ها نسبتی نداشت. آن شورش‌های بی‌محتوا علیه یک رشته مقررات، زمینه را برای مقررات‌زدایی نئولیبرال تسـهیل کردند. با این‌همه به نظرم باید مراقب باشیم که هر چیزی را رادیکالیسم دن‌کیشوت‌وار نخوانیـم و هر مطالبه جـدی‌ای را به صـرف آنکه به نظر قابل پاسخ گرفتن آنی نیسـت، تکذیـر نکنیم. به هر حال رادیکالیسـم یعنی ریشـه‌ای و برخی مسائل نیازمند بررسی و تجزیه ریشـه‌ای هسـتند. به نظرم پررواندن مقبولیت به قوانیـن و قواعدی که مبنی جامعه سیاسـی در کشـورمان هسـتند یکی از این الزامات ریشه‌ای است. باید هر جریان که ببینیم چه قصورهایی دارد و چرا نتوانسته در این زمینه دانشمانه، کدام راه‌ها را غلط رفته‌اید و کدام راه‌ها را انجام نداده‌اید.

منظورتان از «ما» مردم ما ملت است؟

بحثم بیشتر عملی است تا نظری و قصد وارد شدن به این ظرایف را ندارم. منظورم بیشتر آن است که دنبال مقصر نگردیم بلکه قصورها را ببینیم. به‌عنوان نمونه با توافق اسـامی و قوانین انتخابات چه کردیم که آنچه هم به‌دی‌رشـد. ببینیم چه بلایی بر سر نهادهای توافق اساسـی که حکم به ایجاد شـوراها می‌دادند آوردیم. در حوزه بنگاه‌های تولیدی که یک نادیده‌شـان گرفتیم و در حوزه شهر روستا نیز آنها را به حدی تضعیف کردیم و همزمان مسـئولیت‌های بزرگ به کردن‌شان انداختیم که مجبور شدند برای بقای خود به انواع و اقسـام راه‌های غیرقانونی روی بیاورند. شـهر هیچ قدرت سیاسی‌ای ندارد. فقط باید زیرچکلی کار کند و دستش رو به پارتخانه‌ها دراز باشد. با قانون خصوصی‌سازی چه کردیم؟ و با دـ دهها قانون دیگری که نهادهـای حکمرانی ما را تبیین کردند. چه شـد که شـورای نگهبان در چنین موقعیت قدرتی قرار گرفت که اکنون به‌جای همه تصمیم می‌گیرد. اینها همه آن قصورهایی اسـت که باید بررسی شوند تا قوانین و قواعد حکمرانی‌ای وجـود آیند که از طریق تجدید به آنها و تعهد به حفاظت از قواعد اجتماعی سـرزنده شود و ملت وکـشور و فاعلان اجتماعی کـه قدرت تولید جامعه را دارند تبدیل کردند. کافی اسـت همین هجای هفتیتیه را به دقت بررسـی کنیم تا زنجیره‌ای از بی‌قانونی را کشـف کنیم. خصوصی‌سازی غیرشـفاف، تلاش برای ساکت کردن کسـانی که به تبعات آن اعتراض کردند و عاقبت پذیرفتن کفـور و نهایتا تصمیم عجولانه برای واگذاری جدید آن به یک شـرکت دیگر. در چنین اتفاقاتی آنچه تضعیف می‌شود و فرسـوده فقط کارخانه و کارکرانش نیسـتند. خود قوانین حکمرانی هم لطمه می‌خورند.

به هماین‌طور که گفتید من پیشنهادی دارم که می‌تواند نقطه آغازی باشـد برای خروج از این وضعیت، و آن بحثی عمومی و آزاد اسـت که ریـزامون منظم مالی کشـور، طی آن، اگـر در فضـای کاملا باز انجام شـود به نظـرم می‌تواند به سـرفصل‌هایی منجر شـود که ما می‌توانیم قدرت خرید آنها را حفظ و ترمیم کنـد؟ مگر می‌شـود تورم سـه‌رقمی را با پرداخت یارانه ۴۲ هزار تومانی برای مردم قابل تحمل کرد؟ هرچند این نمایندگان محترم مجلس خیلی هم روش نمی‌کنند که منابع لازم برای شارژ این کارت‌ها را از کدام محل قرار است تأمین کنند؟ بنابراین سیاسـت ارز چهارهزار و ۲۰۰ تومانی، سیاسـت خوبی بود ولی بسیار بد اجرا شد اما باید برای حذف کامل آن از اقتصاد کشور سنجیده عمل کرد و میزان تاب‌آوری اقتصادی مردم را در این زمینه و در این برهه خاص از زمان به‌درسـتی محاسـبه کرد و تمام ابعاد پیدا و پنهان حذف این سیاست را در این جراحی بزرگ لحاظ کرد.

در آنجا خاطرنشان کردم که سه نوع جامعه سیاسی داریم. دروافع جامعه سیاسی به سه نوع شکل می‌گیرد. منظور من از جامعه سیاسی، جامعه دارای نهادهای حکمرانی است که اعضای این جامعه آنها را از آن خود می‌دانند و این از آن خودبودن یعنی این نهادها حاصل تعهد مشترک اعضای جامعه سیاسی به آنها هستند و حاصل این تعهد مشترک، الزام به پشتیبانی و حفاظت از آنهاست.

یک نزدیدگی و دوری جامعه سیاسـی از جامعه مدنی در نگاه شما چیست؟

ببینیـد اولین بار لاک «جامعه مدنی» را در همان معنای جامعـه سـیاسی اسـت که با انتخابات دوره پنجم و ششم فـرق دارد. در آن دوران به نظر می‌رسـید که تـازه در آغاز کار بودیم. جنگ تمام شـده و دوره بازسازی بود، می‌گفتیم هاشـمی دارد خوب کار می‌کند. دلمان از کارهای چپی‌ها و فشارهای اجتماعی که به دانشگاهیان و اطرافیان می‌آوردند پر بود. کوشـش رفسـنجانی چرخ تولیـد را راه انداخته بود و فکر می‌کردیم فعالیت بخش دولتی کمتر می‌شـود، بخش خصوصی راه می‌افتد و همه این‌ها جامعه مدنی می‌سـازد. بعد دیگهم دیدیم جیزی به نام نهاد نمی‌رسـید که تـازه در آغاز باید از آن حفاظت شـود. دروافع یـه‌ساد فرکتیم. اما امروز کمر می‌کنـم در جامعه هرکس دارد دنبال کار خودش می‌رود و ما یک جامعه سیاسی‌ازهم‌گسیخته داریم.

نزدیک‌ترین واژه به «جامعه سیاسـی»، «ملت» اسـت و یک قلمرو، یعنی در مجموع یک کشـور. وقتی امروز در دنیا می‌کوبید ملت، موضوع جامعه سیاسی اسـت. وقتی می‌کوبید ملت فرانسه، ممکن اسـت متضمن برخی ارجاعات فرهنگی و تاریخی باشـد. مثلا نان باکت و پنیرهای جیورج